

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بر حسب بیانی که صاحب منتقی دارند روشن شد، در باب تزاحم باید دو تکلیف مدلول دو دلیل باشند و عجز از امتثال این دو دلیل، اتفاقی باشد که گفتیم دو صورت دارد یا بر دو موضوع وارد شده و یا علی موضوع واحد است. در جایی که بر دو موضوع وارد شده گفتیم یا أحدهما أهم از دیگری است و یا ملاک هر دو مساوی است.

در جایی که احدهما اهم از دیگری است بحثش را ذکر کردیم و حکمش گذشت. اگر ملاک هر دو مساوی باشد مسئله‌ی تخییر مطرح است. این تخییر یا روی قانون ترتب و یا روی عدم التزام به ترتب است. آن صورتی که ملتزم به ترتب می‌شویم را دیروز بیان کردیم که اگر ملتزم به ترتب شدیم وجوب هر کدام مقید به عدم اتیان دیگری می‌شود و اینجا اشکال و جواب‌هایی مطرح شد و گفتیم این معنای تزاحم است.

اگر جایی دو دلیل را مقید به عدم اتیان دیگری کنیم یعنی بگوئیم این واجب است اگر دیگری را امتثال نکنیم از آثار و علائم تزاحم است. ایشان در آخر این قسمت بیان کردند که این تخییر، جمع بین الدلیلین است و در حقیقت تنافی بین الدلیلین و بین این دو اطلاق از بین می‌برد. وقتی از بین رفت موضوعی برای تعارض باقی نمی‌ماند. در اصل جایی تعارض است که تنافی بین الدلیلین را نتوانیم از بین ببریم ولی اگر گفتیم وجوب هر کدام مقید به عدم امتثال دیگری است و ترتب من الجانبین را پذیرفتیم، بین الدلیلین تنافی وجود ندارد و تعارض نیست لذا در باب تزاحم وارد می‌شود.

ادامه کلام مرحوم صاحب منتقی

در ترتب اسناد به شارع داده می‌شود یعنی اگر کسی در تصرف در دلیل مسئله ترتب را مطرح کرد در حقیقت این را اسناد به شارع داده یعنی شارع گفته وجوب این مترتب است بر عدم امتثال دیگری و وجوب دیگری هم مترتب بر عدم امتثال دیگری است. البته این ترتب من الجانبین می‌شود جایی که یکی اهم است و دیگری مهم ترتب من جانب واحد است. اما روی عدم التزام به ترتب می‌فرمایند عقل حکم به تخییر می‌کند.

يك دليل داریم صل و يك دليل هم داریم ازل النجاسه و بین اینها ترتب هم معنا ندارد. اطلاق‌شان با هم تنافی دارد پس باید تساقط کنند ولی عقل حکم به تخییر می‌کند. عقل می‌گوید وقتی وارد مسجد شدی مخیر یکی از اینها را انجام بدهی؛ یا نماز یا ازاله نجاست. منتهی در ادامه مطلب ایشان می‌گوید عقل حکم به تخییر می‌کند و شارع هم بر طبق حکم عقل حکم به تخییر می‌کند «فلا معنى لإجراء أحكام التعارض». در مورد روایاتی که مرجحات باب تعارض را ذکر می‌کند معنا ندارد بگوئیم عقل حکم به تخییر می‌کند و شارع هم روی قاعده‌ی ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع مسئله‌ی تخییر را مطرح می‌کند. این تخییر غیر از آن

تخییری است که در روایات علاجیه مطرح شده که می‌گوید اذن فتخیر^[1].

جهت سوم (دو تکلیف مدلول دو دلیل و واردان علی موضوع واحد)

ایشان در چند صفحه قبل مطلبی را بیان کردند و گفته‌اند اختلاف بین مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم محقق نائینی فقط در جایی ظاهر است که دو تکلیف مدلول دو دلیل باشند و این دو دلیل واردان علی موضوع واحد باشد. در جهت دوم بحث را منتهی کردند به اینکه دو تکلیف واردان علی موضوعین هستند یک موضوع نماز و یک موضوع ازاله‌ی نجاست است که توضیح دادیم ملاک تزام را در اینجا تصویر کردیم و بیان کردند.

اما در جهت سوم اگر دو تکلیف مدلول دو دلیل و این دو دلیل واردان علی موضوع واحد باشند، مثل مسئله‌ی صل و لا تغسل. می‌فرمایند اگر در مسئله‌ی صل و لا تغسل آنجا که کسی می‌رود در دار غصبی نماز بخواند و قائل شدیم به اینکه موضوع و فعل واحد است، می‌گوئیم این فعل هم متعلق صلاة است و هم متعلق برای لا تغسل است، یعنی متعلق برای غصب است. ایشان می‌گویند اگر قائل به جواز اجتماع امر و نهی بشویم بحثی ندارد یعنی می‌گوئیم از یک حیث متعلق امر است و از یک حیث دیگر متعلق نهی است.

اما اگر قائل به امتناع اجتماع امر و نهی شدیم ایشان می‌گویند آخوند این را از قبیل تزام می‌داند چون تعریفی که آخوند برای تزام می‌کند می‌گوید جایی که دو ملاک وجود داشته باشد، اینجا هم دو ملاک وجود دارد هم ملاک صلاة و هم ملاک غصب. اما روی مبنای مرحوم نائینی اینجا تعارض است چون مبنای مرحوم نائینی این بود که تنافی در مقام جعل باید باشد و اینجا هم چنین است یعنی شارع یا صلاة و یا لا تغسل را جعل کرده و نمی‌شود روی قول به امتناع بگوئیم هر دو را جعل کرده باشد!^[2]

تحقیق مرحوم صاحب منتقى در بحث

طبق تحقیق ایشان که کجا تعارض و کجا تزام است، تصریح می‌کند بین آخوند و نائینی در غیر این مورد ثمره‌ای پیدا نکردیم. فقط در جایی که دو تکلیف مدلول دو دلیل هستند، این دو دلیل واردان علی فعل واحد و موضوع واحد است مثل صلاة در دار غصبی. اما در جایی که واردان علی موضوعین است بین آخوند و بین نائینی ثمره‌ای وجود ندارد. یکی از ادعاهای ایشان همین است که ثمره‌ی بین قول نائینی و مرحوم آخوند فقط همین جاست عرض کردم اینها را دنبال می‌کنیم بعد از اینکه کلام ایشان تمام شد آنرا بررسی می‌کنیم.

ایشان می‌گویند ما معتقدیم که همین جا بعضی از احکام تزام و بعضی از احکام تعارض است. ادعای ایشان این است که در اینجا همه‌ی احکام تزام و همه‌ی احکام تعارض نمی‌آید و در نتیجه اینجا برزخ بین تعارض و تزام است یعنی نه قول آخوند را می‌توانیم قبول کنیم که مطلقاً بگوئیم تزام و نه قول نائینی را که مطلقاً بگوئیم تعارض است، بلکه برزخ بینهما است.

عدم جریان حکم تزام - تخییر - در تساوی ملاک

در همین جا می‌گویند یا هر دوی اینها در ملاک مساوی‌اند یا یکی اهم از دیگری است. بالأخره در همین جا هم باید این دو دلیل و این دو فرض را بیاوریم و بگوئیم دو دلیل داریم صل و لا تغسل. یا ملاک هر دو مساوی است یا ملاک احدهما اهم از دیگری است. در جایی که ملاک هر دو مساوی است می‌فرماید احکام تزام جریان ندارد و تخییر جاری نیست - در صورت قبل تخییر را به عنوان یکی از احکام تزام مطرح کردیم - نه روی قانون ترتب و نه روی حکم عقل.

در مورد قبل گفتیم در صورت تعدد موضوع و تساوی ملاک‌ها مقید بودن امتثال یکی به عدم امتثال دیگری؛ روی قانون ترتب تخییر و روی عدم التزام به ترتب، تخییر به حکم عقل جاری است. اما ادعای ایشان این است در جایی که موضوع واحد است تخییر که یکی از احکام تراحم است نه به ملاک ترتب و نه به ملاک حکم عقل جریان ندارد. نمی‌توانیم در صلاة و در لا تغصب مسئله‌ی تخییر را مطرح کنیم. طبق مبنای ترتب به دو دلیل می‌گوئیم نمی‌شود مطرح کرد^[3].

مبنای ترتب

(1) در دلیل اول می‌گویند در تنبیهات باب ترتب ذکر شد که یکی از شرایط ترتب «ان لا يكون المتعلقان لا ثالث لهما» یعنی اگر متعلق امر، این دو دلیل مما لا ثالث لهما بود ترتب معنا ندارد و ما نحن فيه همین است چون يك طرف وجوب و يك طرف حرمت است و لا ثالث لهما. چرا این را به عنوان یکی از شرطهای ترتب ذکر کردند؟ برای اینکه اگر واجب را انجام بدهی خود به خود آن دلیل مخالفت می‌شود، اگر بخواهید غصب را ترك کنید خود بخود این دلیل مخالفت می‌شود چون دوران بین فعل و عدم است، بین وجود و عدم است. شارع نمی‌تواند در اینجا بگوید من هم به این امر می‌کنم و هم به آن. اگر شما فعل را انجام دادی، عدم آن خود به خود حاصل می‌شود یعنی مخالفت با دیگری.

(2) در دلیل دوم می‌گویند «ان الترتب انما يلتزم به لرفع التنافي بين الحكمين من جهة عدم القدرة و العجز عن الامتثالين معا» چرا ترتب را قائل می‌شویم؟ برای اینکه مکلف قدرت بر امتثال هر دو ندارد اما در ما نحن فيه غیر از عجز از امتثال هر دو نمی‌تواند کاری کند که هم نماز بخواند و هم مرتکب غصب نشود، غیر از مسئله‌ی عجز از امتثال هر دو، جهت دیگری موجب برای تنافی است و آن جهت این است که شارع نمی‌تواند هم وجوب و هم حرمت را خواسته باشد، هم اراده و هم کراهت، وجوب معلول اراده است، غصب معلول کراهت است. پس اینجا ترتب معنا ندارد؛ ترتب جایی است که فقط مسئله‌ی عجز عن الامتثالین باشد. اما اگر جهت دیگری برای تنافی وجود داشته باشد تخییر معنا ندارد^[4].

مبنای عقل

در حکم عقل می‌گوئیم چرا عقل نمی‌تواند بین صلّ و لا تغصب تخییر قائل شود؟ ایشان می‌گویند در صورتی که فرض کنیم ملاک‌ها مساوی است به عقل می‌گوئیم ملاک اینها مساوی است. عقل کسر و انکسار می‌کند و نتیجه‌اش اباحه‌ی متعلق است. می‌گوید این موضوع مباح است نه واجب و نه حرام. عقل نمی‌گوید تحصیل ملاک لازم است چون ملاک‌ها مساوی‌اند و وقتی مساوی شدند عقل می‌گوید فرقی نمی‌کند. ملاک لزومی در هر دو طرف را کنار می‌گذاریم و اباحه را قائل می‌شویم وقتی مباح شد طرفینی وجود ندارد تا مسئله‌ی تخییر که یکی از احکام تراحم است، مطرح شود^[5].

عدم جریان حکم تعارض در تساوی ملاک

اما اینکه برخلاف مرحوم نائینی می‌گویند احکام تعارض جریان ندارد بخاطر این است که چون هر دو ملاک دارد و ما علم به ثبوت ملاک در هر دو داریم. علم به ثبوت ملاک در هر دو ما را منتهی به حکم به اباحه می‌کند. لذا نمی‌توانیم آنچه که در روایات علاجیه مطرح شده را مطرح کنیم. پس اگر دو تکلیف مدلول دو دلیل‌اند این دو دلیل علی موضوع واحد و ملاک هر دو مساوی باشند ایشان اثبات کردند نه تخییر که یکی از احکام تراحم است جریان دارد و نه احکام تعارض در اینجا جریان دارد^[6].

دوران امر بین اهم و مهم

اما فرض دیگر این است که احدهما اهم از دیگری باشد. ایشان می‌فرماید «فذو الملاك الأهم مقدم قطعاً على غيره للعلم بجعله و

تشريعه دون الآخر لانعدام ملاكه بالتزام» عقل ميگويد اهم مقدم بر ديگري مي شود و مسئلهي التزام را مطرح مي کنند.

بعد مي فرمايند اين مورد برزخ بين تعارض و التزام است يعنى نه ذيل باب التزام و نه ذيل باب تعارض داخل مي شود ولي نمي گويند اين مورد را چه کار کنیم؟ مي گويند همان تعريفی که نائيني مطرح کرد را مطرح کنیم ولي قيدي به آن بزنيم و بگوئيم التزام، تنافي من جهة العجز عن الامتثال است «و ان سري إلي الدليلين» ولو سرايت به دليلين هم داشته باشد. اصرار نائيني اين بود که در التزام فقط تنافي من جهة الامتثال است ولي کاري به جعل ندارد ايشان مي گويد چه اشکالي دارد اينطوري تعريف کنیم و بگوئيم التزام عجز عن الامتثال ولو سرايت به دليلين هم بکند. لذا مي فرمايند بيان ما، بيان سومي براي تعريف التزام مي شود.^[7]

ما تمام مطالب ايشان را گفتيم و مي خواهيم ببينيم آيا اين مطالب تمام است يا نه؟!

وصلی الله على محمد و آله الطاهرين

- [1] منتقى الأصول، ج7، ص: 310؛ و أخرى: لا يكون بالالتزام بالترتب - لعدم تماميته بنظر بعض و التزامهم بتساقط الدليلين - بواسطة حكم العقل بالتخيير بينهما، بحيث لا يجوز تركهما و الاشتغال بأمر ثالث من باب محافظته على تحصيل ملاكات الأحكام. و بذلك يثبت حكم تخييري للشارع على طبق حكم العقل و لا مجال له غير هذا، فلا معنى لإجراء أحكام التعارض. و لكن هذا يبتني على الالتزام بتحقيق الملاك في كلا المتعلقين كما هو المشهور. اما مع المناقشة في ذلك، فلا محيص عن الالتزام بدخوله في موارد التعارض و جريان أحكامه فيه و لا محذور فيه. إلا انه مجرد فرض. فتدبر.
- [2] منتقى الأصول، ج7، ص: 310 و 311؛ و اما الجهة الثالثة: فتحقيق الكلام فيها: ان المورد الذي كان محل الخلاف و ظهور الثمرة بين المحققين ليس من موارد التزام و لا من موارد التعارض، بل هو برزخ بينهما. و ذلك لأن آثار التزام أجمع لا تجري فيه، كما لا تجري فيه أحكام التعارض التعبدية.
- [3] منتقى الأصول، ج7، ص: 311؛ اما عدم جريان أحكام التزام، فلأن التخيير بملاكيه: ملاك الترتب و ملاك حكم العقل بلزوم تحصيل غرض المولى مهما أمكن مع الالتزام بالتساقط، غير جار هنا مع تساوي الحكمين في الأهمية من جهة الملاك.
- [4] منتقى الأصول، ج7، ص: 311؛ اما عدم التخيير بملاك الترتب، فلأمرين: الأول: ان من شروط صحة الترتب - كما يذكر في بعض تنبيهات مبحثه - ان لا يكون المتعلقان لا ثالث لهما، إذ مع كونهما كذلك لا معنى لتعليق الأمر على عصيان الآخر، لأن عصيان أحدهما يحصل بالإتيان بالمتعلق الآخر، فيكون الأمر به لغوا لأنه من باب طلب تحصيل الحاصل. و هذا المناط موجود فيما نحن فيه، لأن عصيان الحرمة انما يكون بالإتيان بمتعلق الوجوب، فلا معنى لتعليق الوجوب على عصيان الحرمة، إذ لا مجال للبعث و التحريك بعد عصيان الحرمة و الإتيان بمتعلق الأمر. الثاني: ان الترتب انما يلتزم به لرفع التنافي بين الحكمين من جهة عدم القدرة و العجز عن الامتثالين معا، لأنه يرجع إلى جعل الطولية في الامتثال الرافع لعدم القدرة. و بذلك يصح اجتماع الحكمين زمانا لأن محذور اجتماعهما يرتفع بالالتزام بالترتب. اما لو كانت هناك جهة أخرى موجبة للتنافي غير جهة العجز، فلا يفيد الترتب في رفعه، و المقام من هذا القبيل، فان اجتماع الوجوب و الحرمة لا ينحصر محذوره في مرحلة الامتثال كي يرتفع بالترتب، بل هو ممتنع في نفسه و في مرحلة انقذاح الإرادة و الكراهة، و الترتب لا ينظر إلى رفع التنافي في هذه المرحلة.
- [5] منتقى الأصول، ج7، ص: 311 و 312؛ و اما عدم التخيير بواسطة حكم العقل، فلأنه مع تساوي الحكمين في الملاك يحصل الكسر و الانكسار بين الملاكين، و يكون نتيجه إباحة المتعلق، و لا حكم للعقل بلزوم أحدهما، لعدم اقتضاء ملاكه بعد مزاحمته بالملاك الآخر، و يتضح ذلك بملاحظة العرفيات.
- [6] منتقى الأصول، ج7، ص: 312؛ و اما عدم جريان أحكام التعارض، فلأنه بعد العلم بثبوت الملاك لكل من الحكمين في المتعلق لا محيص عن الحكم بالإباحة كما عرفت، فلا معنى لترجيح أحدهما على الآخر بملاك الأشهرية و نحوها من الأحكام التعبدية، للعلم بعدم جعل كلا الحكمين بعد تساوي الملاك، و الترجيح انما يتم في صورة احتمال جعل أحدهما و اشتباهه، إذ للشارع جعل الطريق الأشهر مثلا طريقا إلى حكمه.

[7] منتقى الأصول، ج7، ص: 312: و اما في صورة كون ملاك أحد الحكمين أهم من ملاك الآخر، فذو الملاك الأهم مقدم قطعاً على غيره للعلم بجعله و تشريعه دون الآخر لانعدام ملاكه بالتزاحم. و من هنا يتضح الوجه في كون هذا المورد برزخاً بين التعارض و التزاحم و ليس من أحدهما لعدم جريان أحكام كل منهما فيه. و بذلك يظهر ان تحديد التزاحم بأنه التنافي بين الحكمين من خصوص جهة العجز عن الجمع بين الامتثاليين و ان سرى إلى الدليلين هو المتعين، فان رجع هذا إلى ما أفاده المحقق النائيني (قدس سره) فهو، و إلا فهو تعريف ثالث غيرهما، فتدبر جيداً و الله سبحانه العالم.